

الزامات تحولات توسعه‌ای و ساختار نهادی حکومت

استاد فقید حسین عظیمی
(دکترای اقتصاد از دانشگاه آکسفورد)

اصلی‌ام سال‌ها درباره دولت و نقش دولت اندیشه کردم و آراء و نظرات دیگران را نیز مطالعه و مورد کند و کاو قرار دادم و به این نتیجه رسیدم که این فقط نقش دولت نیست که باید به آن فکر کرد بلکه باید به خود نهاد دولت نیز فکر کرد. به قول "جمهوریت" افلاطون، قبل از هر چیز به خود نهاد دولت فکر کنید. به این ترتیب دید من گسترده‌تر شد و به خود نهاد حکومت فکر کردم و نهایتاً به مجموعه آرا و عقایدی رسیدم که علی‌رغم این که متکی به آرا و اندیشه‌های دیگران است اما ساختارش از آن من است و به این معنی، اصالت دارد. یعنی در حقیقت ساختمانی است که مانند هر ساختمان دیگر انواع مصالح در آن به کار رفته ولی نهایتاً معمار است که مصالح مورد نظر را به کار گرفته و با آن، ساختمان منحصر به فرد خویش را بنا کرده است. حال آن ساختمان مطلوب است یا نیست. به قضاوت‌های گوناگون برمی‌گردد. این مجموعه بر مبنای داستان توسعه‌ی کشور شکل گرفته، که به هر حال داستانی است که ۴۰ سال ذهن مرا به خود مشغول کرده است. بسیاری از دوستان با آرا و نظرات من پیرامون توسعه و توسعه‌نیافتگی آشنا هستند. لذا ضرورت نمی‌بینم که وارد آن بحث‌ها شوم. با این حال مختصراً به اصول فکری‌ام در باب توسعه اشاره می‌کنم تا بتوانم وارد بحث ساختار حکومت و توسعه شوم.

در بحث ساختار حکومت و توسعه، به الزامات حداقلی که در یک حکومت باید وجود داشته باشد تا آن حکومت با توسعه مانوس شود، می‌پردازیم. الزاماتی که بدون آن‌ها فعالیت‌های توسعه‌ای نتیجه نمی‌دهد یا توسعه جامعه در مسیرهای بسیار پرتلاطم صورت می‌گیرد. و اما درباره خود توسعه پس از مطالعه و تفکر بسیار رسیدم به جمله‌ای از کتاب لونیس در سال ۱۹۵۵.

لونیس در همان صفحه اول کتابش می‌گوید من اصلاً وارد بحث توسعه و تعریف توسعه نمی‌شوم. کتاب من درباره بازده فعالیت در ساعت کار است؛ حالا هر کس می‌خواهد هر اسمی روی آن بگذارد، بنابراین از دید ایشان در حقیقت بحث توسعه اساساً مسأله بازدهی و بهره‌وری در ساعت کار است. ما در دنیای مدرن به دلایل متعددی ظرفیت تولیدمان به شدت بالا می‌رود. البته، برخی از کشورها به این ظرفیت دست پیدا می‌کنند و قادرند این پتانسیل را به عمل تبدیل کنند و بسیاری از کشورها توانایی ندارند تا این پتانسیل را به عمل تبدیل کنند. آن‌ها که توانسته‌اند این پتانسیل را به عمل تبدیل کنند توسعه یافته‌اند و از ظرفیت دوران تاریخی‌شان نهایت استفاده را کرده‌اند. بحث دوران تاریخی ابتدا در بحث‌های میردال و کوزنتس پدیدار شد اما بعد، کم‌تر دنبال شد.

مهر ماه سال ۱۳۸۱ بود. با استاد فقید حسین عظیمی تماس گرفتیم و موضوع برگزاری یک دوره سخنرانی با عنوان «نقد و بررسی کتاب» را با او در میان نهادیم؛ گفتیم مشتاق هستیم اولین برنامه این مجموعه با شما آغاز شود. بدون تکلف پیشنهادمان را پذیرفت؛ قرار بر این شد که در تاریخ ۸۱/۶/۵ بحثی درباره کتاب در حال انتشار «الزامات تحولات توسعه‌ای و ساختار نهادی حکومت»، در مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی داشته باشد. در تاریخ مذکور، به مؤسسه آمد و مانند همیشه بسیار صمیمانه و دوستانه به ایراد سخنرانی و گفت و گو پرداخت. آنچه خواهید خواند متن ویراسته این سخنرانی است. یادش گرامی و راهش پر ره رو باد.

در ابتدا از دوستان محترم و همکاران خوبی که این فرصت را برای من فراهم کردند تشکر می‌کنم. قرار است درباره‌ی کتابی که منتشر خواهد شد دست به تعامل فکری بزنیم. البته شاید بر اثر این تعامل فکری، به این نتیجه برسیم که در محتوی کتاب تغییراتی اعمال کنیم؛ و بنابراین، انتشار کتاب با تأخیر مواجه شود.

سخنران من، متکی بر بیست سال کار و اندیشه و تعامل مستقیم با جامعه است. این کتاب نیز محصول پاسخ به سوالی است که از ذهن من برخاسته است. سوال این است که چرا داستان ما در ایران همان داستان «بازی با حاصل جمع صفر» است و حاصل تلاش‌های ما بسیار محدود. کتاب مورد نظر، پاسخ من به این سوال است. به نظر می‌رسد که در تمام مکاتبه به هنگام بحث پیرامون توسعه یا توسعه نیافتگی مهره اصلی، ساختار حکومت است. البته بر سر این که ساختار حکومت چگونه باید باشد اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی کسی تردید ندارد که حکومت مناسبه ضرورت توسعه است. ممکن است عده‌ای بگویند حکومت مناسب آن است که اصلاً دخالت نکند و کوچک باشد و دیگری حرفی دیگر داشته باشد؛ ولی هیچ کدام در اهمیت ساختار حکومتی برای توسعه و نقشی که ساختار حکومت در توسعه دارد تردیدی ندارند. در ایران هم، کسانی که به شدت مخالف دخالت دولت در اقتصاد هستند استدلال می‌کنند که مخالفت‌های دولت، توسعه را از بین برده است. به هر حال برای پاسخ به سوال

برای مثال، امسال براساس برآوردها سوئیس ۴۰ هزار دلار تولید سالانه خواهد داشت و ایران ۱۵۰۰ دلار. بحث توسعه مطالعه و بررسی پیرامون این تفاوت عظیم است. بحث توسعه، تغییرات کوتاه مدت یا ΔY نیست. اقتصاد کلان روی آن تغییرات بحث می‌کند. اقتصاد توسعه به شما می‌گوید که این شکاف عظیم چرا وجود دارد. یعنی چرا ما ۱۵۰۰ دلار و سوئیس ۴۰ هزار دلار؟ قطعاً می‌دانیم سوئیسی‌ها نابغه نیستند و ما کودکان. قطعاً این نیست که آن‌ها منابع دارند و ما نداریم. مسایل به گونه‌ای دیگر است. اساس اقتصاد توسعه، بحث و کنکاش پیرامون این شکاف است.

خلاصه آن که بحث بر سر این است که عملکرد سوئیس البته نه به عنوان یک کشور بلکه به عنوان عملکرد متوسط جهان صنعتی چیست؟ چرا علی‌رغم این که سوئیس جزئی از موزائیک جهان صنعتی است. به صورت بانک این جهان کار می‌کند و احتمالاً تولید سرانه بالاتری پیدا می‌کند ولی یک کشور صنعتی دیگر به گونه‌ی دیگری عمل می‌کند مثلاً ۲۲ هزار دلار تولید می‌کنند...

خوب، الان سوئیس با همان متوسط جهان صنعتی درآمد سرانه‌ای حدود ۴۲/۵ هزار دلار میانگین تولید سرانه دارد و ما ۱۵۰۰ دلار، اساس توسعه این است که آن ۴۲/۵ هزار دلار ظرفیت و پتانسیل ما هم تلقی می‌شود. به عبارت دیگر می‌گوید چون دنیای جدید تولیدش متکی به فکر و اندیشه است نه متکی بر منابع و چون براساس قانون اعداد بزرگ هر جا جمعیت از مرز چند میلیون بالاتر رود آن جمعیت در حقیقت تمام خصایص جمعیت‌های بزرگ را دارد در نتیجه این ظرفیت و پتانسیل برای ما هم موجود است.

عملکرد کشورهای صنعتی بیان‌گر پتانسیل آنهاست. این عملکردها ناشی از منابع طبیعی و... نیست بلکه برخاسته از نیروهای انسانی است. همین انسان‌ها پتانسیل محسوب می‌شوند. براین اساس ما هم می‌توانیم ۳۲ هزار دلار درآمد و تولید سالانه داشته باشیم و عملاً ۱۵۰۰ دلار داریم. عقب‌ماندگی یعنی این.

عقب‌ماندگی یعنی یک شکاف تاریخی. یعنی این جا، داستان ۳،۲، الی ۵ درصد تولید ملی نیست. این جا داستان این است که چرا ۳۲ هزار دلار در ایران تحقق پیدا نمی‌کند، یا در بنگلادش یا پاکستان یا در هر کشور توسعه نیافته دیگر. مطالعات اقتصاد توسعه روی این چرایی متمرکز است.

بنابراین بحث اساسی من پیرامون توسعه این است که چرا؟ آیا ما کم کاری می‌کنیم؟ آیا کم هوشیم؟ آیا منابع نداریم؟ آیا خارجی‌ها برده‌اند و خورده‌اند؟ داستان چیست که از صبح تا شب می‌دویم و عملاً ۱۵۰۰ دلار درآمد سرانه داریم در حالی که ظرفیت‌ها ۳۲،۳۲ و ۳۵ هزار دلار است. به همین دلیل در تحلیل‌هایم شاخص توسعه را بر مبنای عملکرد نسبت به آن پتانسیل تاریخی در نظر گرفتم.

اگر میزان‌الحراره توسعه بسازید و آن را از صفر تا صد مدرج کنید. در نقطه صد ۳۲ هزار یا ۳۵ هزار دلار تولید سرانه دارید. بر این اساس تولید سرانه ایران ۱۵۰۰ دلار است نسبت به این سی و چند هزار دلار، ۴/۵ درصد می‌شود. بنابراین ما در میزان‌الحراره توسعه در نقطه ۴/۵ هستیم. یعنی اگر میزان‌الحراره بود و آن را در جامعه ایران قرار می‌دادند از صد، ۴/۵ را نشان می‌داد. حالا جایی دیگر تولید سرانه‌اش نقطه ۵۰ را نشان می‌دهد یا نقطه ۵۵ و الی آخر.

داستان میزان‌الحراره این است که وقتی درجه حرارت به ۲۷ یا ۲۸ درجه می‌رسد آرام آرام می‌گوییم که هوا گرم است و در زیر ۲۰ درجه سرما ما را فرا می‌گیرد. در این جا هم معمول این است که کشورهایی که بالای ۵۰ درصد از ظرفیت را استفاده کرده‌اند، توسعه یافته نامیده می‌شوند.

ابتدا گفتیم که نمی‌خواهم امروز خیلی وارد این مقولات شوم و با ارائه مختصری از نگرش پیرامون توسعه، آن را مبنایی برای ورود به بحث ساختار حکومتی در نظر می‌گیرم. یک حکومت چه الزاماتی می‌خواهد تا حرکت معقول

و کارا در جهت توسعه را تحقق بخشد. جهشی که نقطه ۴/۵ را آرام آرام به نقطه ۵۰ نزدیک کند و ما هم ادعا کنیم که در مرحله توسعه یافتگی قرار داریم. خلاصه آن که چه‌گونه توان داخلی تحقق علمی این ظرفیت حاصل می‌شود و دانش و دانایی ملی تمام فعالیت‌های خود را روی آن متمرکز می‌کند.

ما باید بفهمیم که در داخل چگونه می‌توان از این ظرفیت استفاده کرد. به این ترتیب تولید سرانه‌ای که ناشی از فروش نفت باشد خود به خود از این پروسه حذف می‌شود. چرا که آن جزئی از توان داخلی محسوب نمی‌شود. کشورهای توسعه یافته این توان داخلی را پیدا کرده‌اند. یعنی این توان را پیدا کرده‌اند که حداقل ۵۰ درصد آن پتانسیل تاریخی را به ظهور رسانند.

توان داخلی هنگامی ظهور می‌کند که در حقیقت نهادینه شده باشد. به همین دلیل است که در کشورهایی مثل آلمان که در جنگ خرد می‌شوند و توان فیزیکشان از بین می‌رود به دلیل نهادینه شدن این ظرفیت، همه چیز از دست نمی‌رود و توان آن را دارند که ظرف مدت کوتاهی دوباره خود را به یکی از نقاط صدر تولید سرانه دنیا برسانند. خود توسعه هم یافتن توان عملی تبدیل آن پتانسیل تاریخی به عمل است. توسعه مشروط به سه قدم بیشتر نیست. این اقدامات نسبت به هم اولویت زمانی ندارند و در صورت تحقق آن‌ها توسعه شکل می‌گیرد:

۱- درک و هضم اندیشه‌ها و بصیرت‌های دنیای مدرن. طرح اندیشه‌ها مساله را حل نمی‌کند باید آن‌ها را درک و هضم کرد. ورود این اندیشه‌ها مساله را حل نمی‌کند. اگر این گونه بود می‌توانستیم به سادگی با ترجمه چند جلد کتاب مشکل را حل کنیم. این اندیشه‌ها، اندیشه‌های تازه‌ای نیست. بحث هضم این اندیشه در درون جامعه است. جامعه اروپا از ۱۴۰۰ تا ۱۷۵۰ در این مرحله قرار داشت یعنی ۳۵۰ سال طول کشید تا اندیشه‌های تازه بر فضای فرهنگی آن جامعه حاکم شود و تازه آماده شد تا مجموعه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی در آن شکل بگیرد. یک اقدام اساسی درک و هضم اندیشه و بصیرت دنیای مدرن است که من آن را در کتاب اخیر یعنی «ایران امروز در آینه مباحث توسعه» به طور خلاصه بررسی کرده‌ام.

۲- تفصیلی کردن این اندیشه‌ها و باز هضم آن‌ها.

۳- ساختن نهادهای مربوط به آن اندیشه‌ها پس از تفصیلی شدن آن‌ها. اگر این سه اقدام صورت بگیرد به نظر می‌رسد که توسعه اتفاق می‌افتد. یعنی به نظر می‌رسد که تولید سرانه از ۱۵۰۰ دلار به ۱۵۰۰۰ دلار می‌رسد. بیند ارتباطات واقعاً ساده است مثلاً اگر نهاد بروکراسی شما درست کار نکند، کاری که باید در عرض ۵ دقیقه انجام دهید ۴۰ الی ۵۰ روز طول می‌کشد. خوب این که طول کشید یعنی چه؟ یعنی زمانی که شما باید به تولید تخصیص می‌دادید، البته نه تنها به تولید تخصیص نمی‌دهید بلکه مصارف تازه‌ای نیز می‌تراشید. خوب همه این‌ها یعنی چه؟ یعنی، تولید نهایی پایین می‌آید.

نگاه کنید به سیستم‌ها و نهادهای ایران و به اتلاف منابعی که همه جا هست. نهادهای همه نهادها اعم از نهادهای قضایی، آموزشی، رسانه‌های گروهی، همه مسائل خاص خودشان را دارند. بهتر است با مثالی موضوع را روشن‌تر کنم. حکایت ایران جماعتی است که از فراز یک قله با یک چشم‌انداز به سوی دامنه‌ها روان شدند. در جریان این حرکت آن‌ها بر سرعت خود افزودند اما خستگی و مشکلات آن چشم‌انداز را خیلی تیره و تار کرده؛ ابتدا، چون چشم‌اندازی در کار بود معطل نکردن و سرعت گرفتن معقول به نظر می‌رسید و سرعت، شاخص پیش رفت بود؛ ولی آرام آرام چشم‌انداز مخدوش شد و سرعت از دستشان خارج شد و حالا هم اصلاً فرصت ندارند بایستند و فکر کنند که مثلاً این سرعت خوب است یا بد. این سرعت به جایی رسیده که ممکن است آن‌ها را به زمین پرتاب کرده و حتی بکشد.

بحث من با همکارانم در مؤسسه این بود که می‌خواهم برخلاف هر مدیری بگویم آقا کمی بنشینید! من اصلاً نمی‌خواهم کار بکنید. می‌خواهم

یک مقدار دور هم بنشینیم. بگذارید یک خرده بنشینیم. به قول سهراب سیهری چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید. بیاید قدری باهم فکر کنیم. اگر دیدیم همین مسیر را باید بلویم خوب یک مقدار ناراحت خواهیم بود که ننویسیدیم ولی شاید هم به نتایج دیگری رسیدیم. چرا که مشاهدات نشان می‌دهد که طی ۲۳ سال اخیر تولید سرانه کشور ۲۰ الی ۳۰ درصد پایین آمده و در همین دوران آموزش عالی ۱۴ برابر شده است. این‌ها یعنی چه؟ این‌ها یعنی همان دوییدن که ما را به هیچ‌جا نمی‌رساند. باید بنشینیم و مقداری فکر کنیم و ببینیم واقعاً چه اتفاقی افتاده. شاید نهادهایمان مساله دارند. شاید درک و هضم اندیشه‌ای مان مساله دارد، شاید تفصیلی کردن آن‌ها مساله دارد الی آخر. پس تا این جا من صحبت‌هایم روی مفهوم توسعه متمرکز بود. در این کتاب نیز که امیوارم بالاخره امسال روی آفتاب را ببیند سعی کردم به این سوال پاسخ دهم که چرا اوضاع و احوال در ایران این چنین بوده است. آری بحث آن شکاف تاریخی مطرح است و آن داستان تلاش و نتایج محدود. من حیفم می‌آید نگویم که هنوز می‌بینم سمینار می‌گذاریم همایش می‌گذاریم مؤسسه درست می‌کنیم که قالی‌بافی را در ایران زیاد کنیم. این به چه معناست؟ این به معنای افزون کردن بیچارگی و فلاکت است. آقایان می‌گویند ۲/۲ میلیون نفر در ایران درگیر این صنعت هستند. معنی این حرف چیست؟ اگر بدون احتساب بیکاری پنهان، کل ساعات کاری که در ایران انجام می‌شود را در نظر بگیریم می‌بینیم در ایران ۱۶ میلیون نفر شاغل هستند که هر کدام سالی ۲ هزار ساعت کار می‌کنند که مجموع ساعات کاری آن‌ها روی هم ۳۲ میلیارد ساعت را شامل می‌شود.

اگر ۲ میلیون نفر در صنعت قالی هر کدام سالی ۲ هزار ساعت کار کنند زمان کاری صرف شده در صنعت قالی ۴ میلیارد ساعت از ۳۲ میلیارد ساعت را به خود اختصاص می‌دهد یعنی یک هشتم یا ۱۲ الی ۱۳ درصد از کل ایران. رابطه مبادله‌ای این کار چیست؟ وقتی با تجار فرش نشستیم و این رابطه را در مورد فرش هفتاد رج تریز گل ابریشم که یکی از بهترین نوع فرش‌های ایران است محاسبه کردم دیدم رابطه مبادله‌ای یک سال کار قالی‌باف معادل یک ساعت کار صنعتی است. به این ترتیب حساب کنید چند دلار برای یک سال کار کارگر دریافت می‌کنید و این دلار ارزش چند ساعت کار صنعتی است. عملاً محاسبات من نشان می‌دهد که یک سال کار ایرانی، یعنی ۲ هزار ساعت، با یک ساعت کار مدرن مبادله می‌شود. خوب نهایتاً ثروت ما همین ساعات کار است. بنابراین مشخص است که ما فقط ظاهراً اشتغال ایجاد می‌کنیم و در عمل ضعیف‌تر خواهیم شد.

بحث ما اصلاً بحث خیانت نیست، بحث مصادف فرهنگی است. آدم در مصادف فرهنگی شمشیر در دستش است و با خودش می‌جنگد. دو طرف جبهه خود آدم است و لذا حل کردن مساله خیلی مشکل. زیرا انسان خودش به خودش ضربه می‌زند. مصادف فرهنگی واقعاً مصادف عجیبی است. اما کتابی که پیرامون آن بحث می‌کنیم دارای ۶ فصل است که هر فصل ویژگی‌های لازم حکومت توسعه‌گرا را بررسی می‌کند:

- اولین ویژگی حکومت توسعه‌ای، ثبات ساختاری است.
- دومین ویژگی نوگرایی اجتماعی است.
- سومین ویژگی شایستگی اجرایی است.
- چهارمین ویژگی نقش‌پذیری علمی است.
- پنجمین ویژگی پاسخگویی مدنی است.
- ششمین ویژگی تناسب بین‌المللی است.

در یک نگرش سیستمی اگر بخواهیم مجموعه ساختار حکومت را در ارتباط با توسعه مدنظر قرار دهیم باید به ۶ ویژگی اصلی این ساختار توجه کنیم. در هر کدام از این ویژگی‌ها یک سری شاخص‌ها وجود دارد که اگر حکومت به آن شاخص‌ها دست پیدا نکند دچار مساله می‌شود.

در مورد ثبات ساختاری اساسی‌ترین مساله این است که سیاست و دانش باید در ساختار حکومت به هم پیوند بخورند.

در حکومت‌هایی که بین دانشمندان و سیاست‌مداران شکاف وجود داشته باشد ثبات ساختاری وجود ندارد. یکی از مهمترین مقولاتی که در این زمینه وجود دارد پرکردن شکاف بین اندیشه و اجراست. لذا وقتی بین دانشگاه و اجرا فاصله بیافتد ثبات ساختاری حکومت به هم می‌ریزد.

شاخص دوم به انتظارات حداقل از حکومت مربوط می‌شود. امروز در سراسر جهان همه جوامع انتظارات ویژه‌ای از حکومتشان دارند مانند امنیت، دفاع، شکوفایی اقتصادی و نوعی از عدالت.

در کنار این انتظارات مردم تصویری از برآورده شدن آن انتظارات دارند. شکاف بین آن تصور و واقعیت یکی از پایه‌های ثبات یا تزلزل کشور است.

بحث شکاف بین دانشگاه و اجرا، و شکاف بین تصور و آن انتظار، هر دو بحث‌های اصلی مربوط به ثبات ساختاری در یک ساختار حکومتی است.

وقتی مساله نوگرایی اجتماعی مطرح می‌شود در گام اول باید دانست که هر حکومتی بلا استثنا، خودی و غیرخودی دارد. حکومت مانند خانه است برخی آدم‌ها وقتی وارد خانه می‌شوند احساس راحتی می‌کنند و برخی دیگر پس از وارد شدن احساس می‌کنند باید در یک حالت رسمی بنشینند.

حکومت‌ها هم همین حالت را دارند. در حکومت‌های مدرن، یعنی حکومت‌هایی که می‌توانند توسعه را سامان بدهند خودی‌ها عبارت‌اند از متخصصان و کارآفرینان. این‌ها حکومت‌هایی هستند که از نظر پایگاه اجتماعی به این دو قشر متکی هستند. بهتر است این طور بگوییم که در حکومت شرایطی ایجاد می‌شود که وقتی آن‌ها وارد ساختار حکومت می‌شوند احساس می‌کنند وارد خانه آشنا شده‌اند و در آن احساس راحتی کامل می‌کنند. در انگلیس دو اصطلاح داریم یکی home یکی house. home جایی حقیقت منزل است ولی خانه آدم نیست اما home خانه است. home جایی است که آدم در آن احساس آرامش می‌کند و house ساختمانی است که ممکن است خیلی زیبا هم باشد ولی الزاماً خانه نیست.

این جا هم بحث نوگرایی اجتماعی اساساً به تکیه‌گاه اجتماعی حکومت بر می‌گردد. حکومت‌هایی که تکیه‌گاه اجتماعی‌شان متخصصان و کارآفرینان باشند امکان را برای توسعه فراهم می‌کنند چرا که این‌ها هستند که نهایتاً توسعه را سرسامان می‌دهند.

بحث این نیست که به متخصصان یک حکومت احترام بگذاریم یا نه، آن‌ها باید احساس در خانه بودن را داشته باشند. وقتی در خارج مشغول تحصیل بودم اصطلاحی مرسوم بود که می‌گفتند اگر حواستان نباشد دچار home sickness می‌شوید. این یک مرض کاملاً شناخته شده در دنیای غرب است. یعنی وقتی وارد یک کشور دیگر برای تحصیل می‌شوید که آداب، زبان و فرهنگ آن با شما سازگار نیست، دچار حالتی می‌شوید که نمی‌دانید چه خبر است و به دلیل این مشکل خیلی از دانشجویان بر می‌گردند. داستان توسعه در عرصه‌ی نوگرایی اجتماعی این است که متخصص و کارآفرین دچار home sickness نشود.

در کشورهایی که متخصصان آن به خارج می‌روند، جامعه شرایطی را فراهم کرده که متخصص و کارآفرین در آن کشور، خود را غریبه می‌بیند در حالی که باید احساس خودی بودن بکند. در شایستگی اجرایی بحث‌های زیادی وجود دارد. خوشبختانه جامعه ما در حال برداشتن قدم‌هایی است. شایستگی اجرایی حکومت به خیلی نکات بر می‌گردد. مثلاً یک نکته خیلی ساده که کمتر در ایران به آن توجه شده بحث اعتبار اجتماعی کار در پیشگاه حکومت است. یعنی حکومتی که اعتبار اجتماعی کار در آن از بین برود، دیگر هر کاری بکند نمی‌تواند شایستگی اجرایی پیدا کند.

سینه‌هایم که در زاین اگر یک مدیر حکومتی دچار اشتباه شود ممکن است

دست به خودکشی زند. فکر نکنید این فرهنگ، مختص ژاپنی‌هاست. در حقیقت اگر در رده‌های بالای دستگاه دولتی از کسی سلب اعتماد شود، وی اساساً اعتبار اجتماعی‌اش را از دست می‌دهد و دچار حالتی می‌شود که معادل طبیعی آن خودکشی است. در ژاپن برای آن که اعتبار اجتماعی کار حکومت حفظ شود سخت‌گیری زیادی برای استخدام صورت می‌گیرد.

دومین نکته پیرامون اعتبار حکومتی این است که باید راهی پیدا کنید که بی‌گیری نفع شخصی مدیران، به نفع اجتماعی بیانجامد. این یک مساله شناخته شده است. همه می‌دانند که هر فرد ابتدا تابع منافع شخصی است، وقتی فردی حکم مدیریت می‌گیرد این مساله به او تزریق نمی‌شود که از این به بعد دنبال نفع شخصی نباشد و به دنبال حداکثر کردن نفع اجتماعی باشد. این یک مساله جهانی است و فقط مساله ایران نیست.

سیستمی که در ژاپن دنبال می‌شود این است که آن چنان حرکت مدیر را در درون دستگاه ادارات با پاداش‌های مادی و معنوی هم راه می‌کنند که مدیر وقتی مدیر شد می‌بیند نفع شخصی این است که کارا و سالم کار کند. اکثر مدیران کمپانی‌های بزرگ ژاپنی، مدیران قبلی دولتی هستند که چند سال در دولت با صحت و سلامت کار کرده‌اند. این سیستم جا افتاده است یعنی طرف می‌داند یکی از مسیرهایی که ممکن است مدیر فلان شرکت بزرگ شود این است که از طریق سلامت و کارایی در دستگاه‌های دولتی به یک حد خاصی از مدیریت برسد. آنچه اهمیت دارد بی‌ریزی مسیر ارتقا در درون ساختار، انتخاب درست، آموزش و... است. مشهور است که می‌گویند وقتی نخست‌وزیر ژاپن عوض می‌شود نهایتاً ۲۰۰ نفر جابه‌جا می‌شوند اما در یکی از کشورهای آفریقایی که اسمش یادم رفته، وقتی رئیس جمهور عوض می‌شود ۱۵۰ هزار نفر جابه‌جا می‌شوند.

زمان محدود است و من به کلیات اشاره می‌کنم. ثبات ساختاری، نوگرایی اجتماعی، شایستگی اجرایی، ورود و خروج، اعتبار اجتماعی، سیستم‌های ارتقا داخلی، سیستم‌های پاداش، سیستم‌های تنبیه، مجموعه نظام انگیزشی، و مجموعه نظام پرورشی درون دستگاه برای توسعه حائز اهمیت است.

بحث دیگر بحث نقش‌پذیری علمی است. نقش‌پذیری علمی یعنی این که دولت در چه حوزه‌هایی دخالت بکند و چه قدر دخالت بکند. این جا علمی وجود دارد، علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، سایر علوم. بحث پاسخ‌گویی مدنی حکومت مطرح است. در دنیای قدیم دو فضای زندگی بیش‌تر وجود نداشت یکی فضای خصوصی و دیگری فضای حکومتی.

در دنیای مدرن سه فضا ایجاد می‌شود. یک فضا به نام فضای مدنی، بین این دو قرار می‌گیرد. این فضایی است که نه خصوصی است و نه حکومتی. در حقیقت این فضای تشکل‌هاست. فضایی است که مثلاً انجمن محله، شورای محله، شورای شهر، شورای علمی، شورای صنعتی و خلاصه همه تشکل‌های غیر حکومتی را در بر می‌گیرد.

اساس بحث دنیای جدید این است که حیطة‌ی حکومت را از پشت دیوارخانه به درون حکومت محدود کند؛ و آن فضای خالی میان حکومت خانه و دیوارخانه، با این تشکل‌ها و فضای مدنی پر شود. در حقیقت پرشدن آن فضا و خالی شدن بدون ایجاد تشکل‌های معنی‌دار اصلاً شدنی نیست. این مساله‌ای است که ایران بارها آن را تجربه کرده است.

از انقلاب مشروطیت تا امروز ما مدام در حال جنبش هستیم تا قانون را حاکم کنیم و یک فضای مدنی دست و پا کنیم و اصلاً حکومت مشروطه برپا کنیم. حکومتی که مشروط به شروطی است. و هنوز هم تلاش می‌کنیم. مشکل این است که این فضای مدنی را نتوانستیم برکنیم. یعنی هر بار، با جنبش و انقلاب فضای مدنی باز شد، حکومت در حکومت خانه رفته، اما تشکل‌های مدنی نتوانستند این فضای خالی را به صورت نهادینه

پر کنند؛ در نتیجه حکومت آرام آرام برگشت تا درب خانه حتی داخل خانه. بحث پاسخ‌گویی مدنی دقیقاً به این بحث برمی‌گردد یعنی حکومتی می‌تواند توسعه‌ای باشد که به جد به دنبال آماده کردن فضا برای تشکل‌های مدنی باشد.

نظم جهانی یعنی سلسله مراتب قدرت. این معنی دقیق world order است. هر می وجود دارد. به نام هرم قدرت و در راس هرم، کشوری وجود دارد و در سطوح دیگر کشورهای دیگر. این نظم و آرایش، یک قدرت اجرایی به نام سازمان ملل دارد. سازمان ملل جزئی از ابزار نظم قدرت جهان، یا سلسله مراتب قدرت اجرایی است و در این چارچوب حق و توی پنج عضو دائم شورای امنیت نیز معنا پیدا می‌کند. اساساً فلسفه‌ی وجودی سازمان ملل متحد این نیست که کشورها برابر باشند؛ چنین بحثی وجود ندارد. بعد از هر جنگ جهانی یک سازمان ملل پدید آمد. چرا؟ چون می‌خواستند از جنگ بعدی احتراز کنند. آن هم نه به این دلیل که جنگ به همه ملت‌ها لطمه می‌زند بلکه به دلیل این که به ضرر بزرگان بود. لذا نشستند و سازمان ملل را درست کردند.

در جهان سلسله مراتب قدرتی وجود دارد. این سلسله مراتب ابزارهایی دارد: ابزارهای حقوقی، سازمانی، مالی، نظامی، کلامی و الی آخر، با این ابزارها سعی می‌شود این نظم حفظ گردد.

به هنگام انقلاب وقتی صحبت شد "نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی"، یعنی چه؟ برای خارجی‌ها که علمی مسائل را مورد بررسی قرار می‌دهند معنی این حرف آن است که این‌ها در هرم قدرت شرقی نیستند و در هرم قدرت غربی هم نیستند، یعنی منظورشان این است که در هیچ هرمی نمی‌خواهند باشند. بعد هم بتدریج "ام‌القرء اسلامی" مطرح می‌شود و غیره. معنای این حرف آن است که می‌خواهیم هرم سوم در مقابل این دو هرم برپا کنیم. این هرم هم با یک کشور درست نمی‌شود باید یک مجموعه‌ای از کشورها را از این مجموعه‌ها بگیریم و جذب هرم سوم کنیم و هرم را با هم بسازیم. لذا با آن شعار شما خود به خود با نظام جهانی در می‌افتید و او هم با شما در می‌افتد و این طبیعی است؛ زیرا او می‌گوید شما در این هرم قدرت جایتان کجاست؟ این طور هم نیست که اگر با آن‌ها مودب صحبت کنیم مساله حل شود. اگر پذیرفتید در هرم قدرت ما باشید می‌توانیم با هم حرف بزنین ولی اگر قرار است بیرون این هرم باشید او تصور می‌کند که می‌خواهید اختلال کنید.

صحبت‌هایم را خلاصه کنم. ما روی این مقوله بحث کردیم که در یک حکومت آیا می‌توانیم ویژگی‌هایی را مشخص کنیم که وجود آن‌ها به توسعه هموار جامعه کمک کند؟ ما در روند توسعه با دو مسیر مواجهیم یکی مسیرهای هموار مانند مسیرهایی که کشورهای کره و ژاپن طی ۴۰ سال اخیر طی کرده‌اند؛ و دیگری مسیرهای ناهمواری است که هنوز حداقل ما تجربه‌ی موفق‌ی از آن نداریم. تجاربی مثل ایران که چون به ضرورت‌های توسعه توجه نمی‌شود توسعه به یک پدیده تبعی تبدیل می‌شود.

به نظر من ارزش این بحث فارغ از صحت و سقم دیدگاه‌های من برای جامعه خیلی زیاد است. ما در مقطعی از تاریخ‌مان به سر می‌بریم که این اندیشه‌ها خیلی می‌تواند کارساز و موثر باشد. در ایران یک طبقه‌ی متوسط فرهنگی ایجاد شده است که این طبقه می‌تواند ابزار این حرف‌ها باشد. لذا در صورتی که اندیشه به آن طبقه تزریق شود احتمالاً برای اولین بار در تاریخ ایران بتوان فضای مدنی را در این کشور نهادینه کرد.

چنین دولتی باید دارای ثبات ساختاری، نوگرایی اجتماعی، شایستگی اجرایی، نقش‌پذیری علمی، پاسخ‌گویی مدنی و تناسب بین‌المللی باشد. اگر ماهیت دولت، توسعه‌ای نباشد متأسفانه مسیر توسعه فقط می‌تواند با انفجارهای اجتماعی همراه باشد در غیر این صورت ائتلاف منابع است.